Scientific quarterly (scientific-research article) of Islamic world political research
Vol. 15, No. 4, Winter 2025-2026, 123-147
DOI: 10.21859/priw-150406

Transformation of New Media and the Public Sphere in Afghanistan: An Analysis Based on Habermas's Theory in the Post-Taliban Context

Rohollah Eslami[1], Barna Salehi[2]

Date of Received: 2025/07/28 **Date of Acceptance**: 2026/05/08

Abstract

Drawing upon Jürgen Habermas's theory of the public sphere, this study examines the impact of media transformations in Afghanistan after 2001 on the formation or weakening of the public sphere as a space for rational dialogue and civic participation. The central research question is how new media, particularly digital platforms and social media networks, have contributed to the creation or limitation of the public sphere in the country. The main hypothesis of the study is that the emergence of digital media has relatively strengthened the public sphere; however, challenges such as ethnic polarization, censorship, security threats, and restrictions on freedom of expression have prevented its full realization.

Using a qualitative approach, the findings demonstrate that during the republican period (2001–2021), new media-especially social networking platforms such as Facebook and Twitter (X)-created informal spaces for raising public issues, facilitating intercultural dialogue, and criticizing political power. These media

1. Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. E-mail: eslami.r@um.ac.ir

2. Ph.D Candidate, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. E-mail: salehi@gmail.com

Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/ or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA...

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

also enhanced the civic participation of marginalized groups, including women and youth. Nevertheless, following the return of the Taliban in August 2021, the imposition of extensive censorship, restrictions on internet access, and violence against journalists - with more than 200 reported violations of media freedom by 2024-have severely undermined these spaces.
The findings further indicate that the public sphere in Afghanistan has largely emerged within informal digital environments, while formal institutions, due to structural weakness and political pressures, have failed to perform a comparable role. The study emphasizes the necessity of promoting media literacy, supporting independent journalism, and creating a secure environment for civil and media activists in order to realize the potential of new media for reconstructing the public sphere under Afghanistan's challenging conditions.

Keywords:
Public Sphere, Media, Afghanistan, Civic Participation, Republic Era.

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، انجمن مطالعات جهان اسلام
فصلنامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی) پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، سال پانزدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۴، صص ۱۴۷ - ۱۲۳

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۱۵۰۴۰۶

تحول رسانه‌های نوین و دگرگونی حوزه عمومی در افغانستان: تحلیلی بر مبنای نظریه هابرماس در بستر پساسقوط طالبان

روح اله اسلامی[۱]
برنا صالحی[۲]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۰۳

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الاسلامي
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

چکیده

این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب نظری حوزه عمومی یورگن هابرماس، به بررسی تأثیر تحولات رسانه‌ای در افغانستان پس از سال ۲۰۰۱ بر شکل‌گیری یا تضعیف حوزه عمومی به‌عنوان فضایی برای گفتگوی عقلانی و مشارکت مدنی می‌پردازد. پرسش اصلی پژوهش این است که چگونه رسانه‌های نوین، به‌ویژه پلتفرم‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی، بر ایجاد یا محدودیت حوزه عمومی در این کشور تأثیر گذاشته‌اند؟ فرضیه اصلی پژوهش این است که ظهور رسانه‌های دیجیتال به تقویت نسبی حوزه عمومی کمک کرده، اما چالش‌هایی مانند قطبی‌سازی قومی، سانسور، تهدیدات امنیتی و محدودیت‌های آزادی بیان مانع تحقق کامل آن شده‌اند. با استفاده از روش کیفی، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که در دوره جمهوری (۲۰۰۱-۲۰۲۱)، رسانه‌های نوین، به‌ویژه شبکه‌های اجتماعی مانند فیس‌بوک و توییتر (ایکس)، فضاهایی غیررسمی برای طرح مسائل عمومی، گفتگوهای میان‌فرهنگی و نقد قدرت فراهم کردند و به مشارکت مدنی گروه‌های حاشیه‌ای، از جمله زنان و جوانان، کمک نمودند. با این حال، پس از بازگشت طالبان در اوت ۲۰۲۱، اعمال سانسور گسترده، محدودیت دسترسی به اینترنت و خشونت علیه روزنامه‌نگاران با بیش از ۲۰۰ مورد نقض آزادی رسانه تا سال ۲۰۲٤-این فضاها را به‌شدت تضعیف کرده است. یافته‌ها همچنین نشان می‌دهند که حوزه عمومی در افغانستان بیشتر در بسترهای غیررسمی دیجیتال شکل گرفته و نهادهای رسمی به دلیل ضعف ساختاری و فشارهای سیاسی نتوانسته‌اند نقش مشابهی ایفا کنند. این پژوهش بر لزوم توسعه سواد رسانه‌ای، حمایت از روزنامه‌نگاری مستقل و ایجاد فضایی امن برای کنشگران تأکید دارد تا پتانسیل رسانه‌های نوین برای بازسازی حوزه عمومی در شرایط چالش‌برانگیز افغانستان محقق شود.

واژه‌های کلیدی: حوزه عمومی، رسانه‌ها، افغانستان، مشارکت مدنی، جمهوریت.

۱. دانشیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.eslami.r@um.ac.ir
۲. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.
salehi@gmail.com

Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

مقدمه

تحولات رسانه‌ای یکی از مهم‌ترین شاخص‌های تغییرات اجتماعی و سیاسی در جوامع معاصر به شمار می‌رود. در افغانستان، به‌ویژه پس از سقوط رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱ و آغاز دوران موسوم به جمهوریت، رسانه‌ها با رشد کمّی و کیفی قابل‌توجهی روبه‌رو شدند و زمینه جدیدی برای جریان آزاد اطلاعات، گفتگوی عمومی و نظارت بر قدرت سیاسی فراهم آمد. این تحولات، پرسش‌هایی بنیادین را در خصوص نقش و کارکرد رسانه‌ها در شکل‌دهی به «حوزه عمومی» به‌مثابه فضای عقلانی نقد و گفتگوی مدنی پیش کشیده است؛ مفهومی که یورگن هابرماس، نظریه‌پرداز برجسته حوزه ارتباطات و دموکراسی، آن را بنیان تحلیل سیاسی و اجتماعی مدرن می‌داند. در چارچوب نظری هابرماس[1]، حوزه عمومی فضایی است که در آن کنشگران اجتماعی، فارغ از فشارهای ساختاری، به بحث عقلانی درباره مسائل عمومی می‌پردازند و از این طریق در شکل‌گیری ارادهٔ جمعی و مشروعیت‌بخشی به قدرت سیاسی مشارکت می‌کنند. با این حال، تحقق چنین فضایی در جوامع پسااستبدادی یا دچار بحران ساختاری، مانند افغانستان، با موانع و چالش‌های متعددی مواجه است. از یک‌سو، رسانه‌های نوین و شبکه‌های اجتماعی امکان بیان آزادانهٔ دیدگاه‌ها و تعاملات میان‌فرهنگی را تسهیل می‌کنند و از سوی دیگر، عواملی چون سانسور، ناامنی، نابرابری اطلاعاتی و شکاف‌های قومی و زبانی، امکان شکل‌گیری گفتگوی عقلانی و مشارکت انتقادی را تضعیف می‌کنند.

پژوهش حاضر، با بهره‌گیری از چارچوب مفهومی حوزه عمومی در اندیشه هابرماس، در پی آن است که نشان دهد تحولات رسانه‌ای در افغانستان چگونه بر امکان‌پذیری یا امتناع شکل‌گیری حوزه عمومی تأثیر نهاده‌اند. در این راستا، تلاش خواهد شد تا رابطه میان بسترهای رسانه‌ای و فرآیندهای کنش ارتباطی، بافت اجتماعی‌ـسیاسی افغانستان و تحولات قدرت تحلیل شود. مسئله اصلی آن است که آیا رسانه‌های نوین توانسته‌اند زمینه‌ساز ظهور یک حوزه عمومی مدرن در افغانستان باشند، یا آنکه در دل منازعات سیاسی و فرهنگی، به ابزاری برای بازتولید گفتمان‌های مسلط و کنترل اجتماعی بدل شده‌اند.

مبانی نظری

یورگن هابرماس یکی از مهم‌ترین اندیشمندان نسل دوم مکتب فرانکفورت است که سال‌ها زیر نظر تئودور آدورنو[2] به مطالعه و تأملات نظری پرداخت. مکتب فرانکفورت، با محوریت نقد عقلانیت ابزاری و سلطه

1. Habermas's
2. Theodor Adorno

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

در جوامع مدرن، گرایشی بنیادین به مفهوم رهایی و آزادی انسان دارد؛ گرایشی که هرچند به‌روشنی از آرمان آزادی سخن می‌گوید، اما تحقق آن را در ساختارهای پیچیده و تضادآمیز جهان معاصر به‌صراحت تضمین نمی‌کند. در منظومهٔ فکری هابرماس، تحلیل جامعه نه‌تنها در چارچوب اقتصادی یا سیاسی، بلکه در بستر گستره‌ای از ساختارهای ارتباطی و فرهنگی صورت می‌گیرد. وی جهان اجتماعی را پدیده‌ای چندبعدی و چندساحت می‌داند که در آن، مناسبات انسانی نه صرفاً بر پایه منافع، بلکه بر بنیان کنش‌های ارتباطی و زبان‌محور شکل می‌گیرند. از منظر هابرماس، زبان نه‌تنها وسیلهٔ انتقال اطلاعات، بلکه ابزار بنیادی تحول اجتماعی است. زبان نقش محوری در برساختن کنش‌های متقابل انسانی ایفا می‌کند و بستری برای شکل‌گیری شناخت، معنا و سازمان‌یابی اجتماعی فراهم می‌آورد. این فرایند زمانی اهمیتی مضاعف می‌یابد که زبان در قالب کنش ارتباطی، به اخلال در نظم نمادین «زیست‌جهان» منجر می‌شود؛ یعنی همان بستر فرهنگی و اجتماعی‌ای که در آن، معانی، ارزش‌ها و قواعد تعامل اجتماعی شکل می‌گیرند. به بیان دیگر، زبان از طریق برانگیختن علاقهٔ عملی به نقد و بازاندیشی در تجربهٔ زیسته، زمینه‌ساز تحول در ساختارهای اجتماعی می‌شود و نیروی محرکه‌ای برای گذار به نظم‌های اجتماعی جدید فراهممی آورد (Bohman and William, 2007: 62).

در بیان و گفتمان هابرماسی علاقه عملی موجب پیدایش گفتمان رهایی‌بخش[1] می‌شود. این گفتمان در بافتار ذهنی هابرماس بدین معناست که عمل متقابل و اخلال در جهان زیست اجتماعی - انسانی او را به سمت رهایی بخشی از سیستم انقیادی سوق می‌دهد و نجات را در تغییر این شرایط می‌داند (Fultner, 2014: 21-23). چنین فرآیندی اساساً موجب پیدایش علوم انتقادی می‌شود که هابرماس بنیاد آن را بر پایه توانایی در اندیشیدن و کنشگری فعالانه به شکلی خودآگاه استدلال پایه و تصمیم‌گیری بر اساس حقایق بازشناسایی شده دربارهٔ یک جامعه می‌داند. به بیان دیگر علاقه برای تغییر از طریق واسطه‌هایی چون قدرت پدیدار می‌شود و از پرتو آن مبارزه در اجتماع برای تغییر بروز پیدا می‌کند. در بافتار فلسفی - سیاسی هابرماس و فهم استدلالی از عمل ارتباطی[2] می‌توان به این روایت رسید که برای ساخت‌یابی یک نظم اجتماعی دموکراتیک و همه‌گیر تعامل پویا و توافق ضروری است به همین دلیل با شناخت از ناسازه‌های اجتماعی سیاسی فرهنگی هویتی و... نظم اجتماعی می‌تواند به سوی تغییر رویه یعنی رهایی بخشی از انقیاد و ساخت یک زیست جهان تعاملی - گفتگویی حرکت نماید (Holub, 2013: 48-49; Moebius, 2021: 98).

1. Emancipatory Interest
2. Communicative Action

فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

همان‌طور که نقطه کانونی در اندیشه سیاسی هابرماس تضمین یک جامعه اساساً دموکراتیک مدنظر است که فرد با استفاده از یک عقلانیت ارتباطی و ابزارهای عقلانی فرصت مشارکت گفتگو بیان خواسته‌ها را داشته باشد. اما اگر چنین منطق و بستری به وجود نیاید به بیان هابرماس سیستم در زیست جهان (جهان زیست اجتماعی) اخلال ایجاد کرده که نهایتاً چنین پروسه و رویه‌ای منجر به تضاد و تعارض اجتماعی خواهد شد. به باور هابرماس چنین فرآیندی یعنی این‌که تغییر زمانی روی می‌دهد که همه امکانات رشد و توسعه تمام شده باشند و مشکلات همچنان ادامه یابند که در چنین وضعیتی نوعی از پرورش تکاملی نامحتمل[1] روی می‌دهد یعنی جامعه از حالتی به حالت دیگر تغییر پیدا می‌کند (Habermas, 1992: 55؛ تقویان، ۱۳۹۷: ۱۳۳).

هابرماس تکامل در جوامع بشری را محصول عمل و کنش آگاهانه می‌داند که خود این رویه را هنجارها ایستارها و هستارهای ارزش‌گرایانه شکل و ساختار می‌دهد و برای فهم تغییر اجتماعی ضروری و راهبردی می‌باشد. در ذهن هابرماس تکامل جوامع انسانی به‌عنوان حوزه عمومی و یک وضعیت دیالوگ‌گونهِ اجتماعی از اهمیت بالقوه‌ای برخوردار است و امکان ظهور موقعیت گفتار ایده‌آل که از مجرای کنش‌ارتباطی زیست جهان برای رهایی‌سازی خود (سوژه) از انقیاد پدید می‌آید. هابرماس در این خصوص بیان می‌کند که دخالت‌گرایی دولت در اجتماع انسداد اجتماعی به حاشیه بردگی عقل ابزاری و عقلانیت ارتباطی می‌تواند نقطه و کانونی خطرساز برای جوامع و دولت‌ها باشد و اساساً آن‌ها را به سوی آرمان‌شهر منفی[2] سوق دهد (مصباحیان، ۱۳۹۸: ۱۶۶-۱۶۹). به باور هابرماس افزایش قدرت دخالت‌کنندگی دولت در نظام اجتماعی می‌تواند بحران عقلانیت[3] را به وجود آورد. چنین امری در اندیشه هابرماس بدین معناست که دولت ضمن ناتوانی در کنترل و توزیع بسترساز هرج - مرج می‌شود به‌طوری که جامعه به سوی ناآرامی و اخلال در زیست جهان انسانی حرکت خواهد کرد و ضمن ایجاد بحران مشروعیت برای دولت حوزه‌هایی از تعارض و تقابل با آن شکل می‌گیرد که نهایتاً چنین اخلالی از سوی سیستم در نظم اجتماعی تغییر و دگرگونی را پدید می‌آورد.

اخلال در زیست جهان و تضعیف عقل ارتباطی توانایی فرگشت اجتماعی[4] را به جامعه می‌دهد که به باور هابرماس یعنی شیوه انقیاد کلی مناسبات اجتماعی برای جدا شدن از بافتار و بسترهای تعارض‌آمیز.

1. Unlikely Evolutionary Thrust
2. Negative Utopia
3. Rationality Crisis
4. Social evolution

فصلنامه علمی -پژوهشی پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

به بیان دیگر کنش ارتباطی در زیست جهان هابرماسی یعنی موقعیتی که در آن کنشگران بر اساس عناصر کلامی زبانی هم‌فهمی و موضع‌گیری‌های متقابل موجبات برساخته‌سازی کنشگرایی جدید را فراهم آوردند.

کنش ارتباطی از دیدگاه هابرماس نوعی تعامل اجتماعی است که در آن مشارکت‌کنندگان نه صرفاً در پی تحقق منافع فردی، بلکه در تلاش برای دستیابی به تفاهم و توافق عمل می‌کنند. آنان اهداف فردی خود را در چارچوب تعاریف مشترک از وضعیت و با هماهنگی نقشه‌های کنش دنبال می‌کنند (هابرماس، ۱۳۸۴: ۳۹۰). این نوع کنش که معطوف به تفاهم است، ابزارش نه قدرت یا اجبار، بلکه استدلال منطقی و اقناع زبانی است. به تعبیر هابرماس، زبان نقش واسطه‌ای بنیادین در این فرآیند دارد؛ چراکه امکان مفاهمه، ارزیابی باورها و شکل‌گیری اجماع را فراهم می‌سازد. هرچه نظام اجتماعی از زیست‌جهان و زندگی روزمره بیشتر فاصله گیرد، امکان بروز کنش ارتباطی کاهش می‌یابد و کنش عقلانی ابزاری غالب می‌شود؛ اما در شرایطی که کنش ارتباطی از الزامات تولید مادی رها شود، انسان‌ها می‌توانند آزادانه‌تر و بدون دغدغه‌های معیشتی، از طریق تبادل‌نظر به توافق و همبستگی اجتماعی دست یابند (محمودیان، ۱۳۷۵: ۲۵۴؛ بهمن‌پور، ۱۳۹۰: ۱۱۲). این ساخته‌شدن کنش[1] بر اساس معانی مشترک در یک فضای اجتماعی که به‌واسطه سیستم دچار استثمار شده و اخلال‌شدگیِ را تجربه می‌کند می‌تواند منجر به خلق کنش‌هایی نوپدید برای تغییر وضعیت موجود شود. خلق کنش‌های عملیاتی برای تغییر و اجماع در روابط میان ذهنی[2] اهمیت والایی دارد. اجماعی که در فرآیند آن جامعه با همکاری تعامل مشارکت مردمی رَهنِشانی برای یک جامعه مطلوب‌تر را ترسیم و برای تحقق آن اقدام می‌کنند و کنشی مشترک را برای نجات زیست جهان و رهایی‌بخشی از سلطه سیستم صورت‌بندی می‌نمایند و امکان دیالوگ اجتماعی کنش اجتماعی بدون وقفه برای تغییر شرایط استثمارگون فراهم می‌شود (Lidz, 2019: 9-10) به باور هابرماس سه نوع نظام علاقگی در ساحت‌های وجودی سیاسی - اجتماعی وجود دارد که می‌تواند در رهایی بخشی مورد توجه قرار گیرد:

۱- شناخت تک ذهنی و انضباط‌گونگیِ کنش: علاقه ابزاری رابطه بشر با دیگری و یا طبیعت را مشخص می‌سازد و به واسطهٔ آن امکان تسلط رویکردهای انضباط‌گرایانه را صورت‌بندی می‌کند که چنین منطقی به بیان وی یعنی استعمار در زیست جهان اجتماعی - انسانی؛

۲- خودفهمی و خودآگاهی «خود» ساخته: از دیگر مطالب و مؤلفه‌های رهایی‌بخشی علاقه عملی

1. Act Constructing
2. Intersubjectivity

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

برای تغییر و فاصله‌گیری از سلطه می‌باشد. تفاهم ادراکات بین‌الاذهانی خودفهمی و خودآگاهی از جمله عناصر برای تغییر شرایط است که جریان امور اجتماعی و جهان زیست را به سوی رهایی بخشی و جدایی‌سازی از سیطره اخلال‌ها به پیش می‌برد؛

۳- رهایی‌بخشی برای تغییر وضعیت: سرانجام مناقشه‌آمیزترین مرحلهٔ علایق سه‌گانه از نظر هابرماس رهایی‌بخشی از نظم اخلالگر است که در این مرحله حوزه عمومی و زیست جهان به سوی تغییر حرکت می‌کنند.



شکل ۱. نظام‌های علایق‌گونه هابرماسی برای تغییر در زیست جهان انسانی

هابرماس در تبیین حوزه عمومی چنین بیان می‌کند: »منظور من از حوزه عمومی قبل از هر چیز عرصه یا قلمروي از حیات اجتماعی ماست که در آن بتوان چیزي را در برخورد با افکار عمومی شکل داد... زمانی که شهروندان درباره مسائل موردعلاقه عمومی و منافع عمومی به‌گونه‌اي آزاد با یکدیگر مشورت کنند، در واقع به صورت یک پیکره عمومی عمل می‌کنند. تعبیر »افکار عمومی« به رسالت انتقادي اشاره دارد که پیکره عمومی شهروندان به‌طور غیررسمی در برابر طبقه حاکم اعمال می‌کنند« (نوذري، ۱۳۸۱: ٤٦٦).

به اعتقاد هابرماس، مشروعیت از راه‌های گوناگون به دست می‌آید؛ از جمله حفظ دموکراسی صوری بدون تحریک مشارکت توده‌ای، تبلیغ ایدئولوژی‌هایی که وفاداری توده‌ها را جلب می‌کنند و تأمین وفاداری به نظام از طریق پرداخت پول یا فراهم‌سازی فرصت‌ها. از نظر او، تشکل‌ها و نهادهای حوزه عمومی از اهمیتی بنیادی برخوردارند، زیرا مشروعیت نظام را در ضعیف‌ترین نقاط آن به زیر سؤال می‌کشند.

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

این نهادها مغالطه‌های ایدئولوژیک را برملا می‌سازند، کوشش برای سرگرم‌سازی و سلب توجه مردم از مسائل اصلی را نقد می‌کنند و مسائل اساسی سیاست را به بحث می‌گذارند. این نهادها بهانه‌ای را که صرفاً کارشناسان و دولتمردان صلاحیت تصمیم‌گیری درباره مسائل سیاسی را دارند، نمی‌پذیرند. بلکه برعکس، هالهٔ احترام ناشی از تخصص‌گرایی را از دستگاه تصمیم‌گیری دولتی می‌زدایند و سیاست‌گذاری را در معرض مباحثهٔ عمومی قرار می‌دهند. به این شیوه، نهادها نظامی را که در پی رعیت‌پروری است و می‌خواهد خواسته‌های شهروندان را به حوزهٔ صرفاً خصوصی محدود سازد، به مبارزه می‌طلبند. به‌طور خلاصه، حضور نهادها و احزاب بسیار مهم و ضروری است؛ زیرا حوزهٔ عمومی سیاست‌زدایی شده را دوباره سیاسی می‌کند (هولاب، ۱۳۷۸: ۱۲۷).

واکاوی مؤلفه‌های نظریه حوزه عمومی هابرماس در بستر دگرگونی رسانه‌ها و تأثیر آن بر تحول حوزه عمومی در افغانستان

دگرگونی رسانه‌ها در افغانستان پس از سال ۲۰۰۱ به‌ویژه در دوره جمهوری، به‌عنوان یکی از عوامل کلیدی در تحول حوزه عمومی این کشور مطرح است. در این بازه زمانی، رسانه‌ها به‌ویژه رسانه‌های نوین و دیجیتال به فضایی برای طرح مسائل عمومی، تبادل اطلاعات و نقد قدرت تبدیل شدند. در چارچوب نظریه حوزه عمومی یورگن هابرماس، رسانه‌ها نقش مهمی در فرآیند شکل‌گیری افکار عمومی و ایجاد فضایی برای گفتگوی عقلانی ایفا می‌کنند. با این حال، در بستر اجتماعی و سیاسی افغانستان، چالش‌هایی چون تنش‌های قومی، تهدیدات امنیتی، سانسور و محدودیت‌های آزادی بیان مانع از تحقق کامل حوزه عمومی به‌مثابه فضایی برای گفتگو و مشارکت مدنی شده‌اند. رسانه‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی، علی‌رغم امکان‌سازی برای برقراری ارتباط میان گروه‌های مختلف جامعه، به‌ویژه در دوره‌های حساس پس از سال ۲۰۰۱، با مشکلاتی نظیر قطبی‌سازی و فشارهای سیاسی و اجتماعی مواجه شدند که ساختارهای ارتباطی را دچار تغییرات اساسی نمود. این پژوهش قصد دارد با بهره‌گیری از چارچوب هابرماسی، تأثیرات تحولات رسانه‌ای در افغانستان را در شکل‌گیری و تضعیف حوزه عمومی تحلیل کند و ارتباط آن را با فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی موجود در جامعه افغان مورد بررسی قرار دهد.

• زیست‌جهان و رسانه: دگرگونی ساختارهای ارتباطی در جامعه افغانستان

زیست‌جهان مفهومی است که توسط آلفرد شوتز برای اشاره به جهان زندگی روزمره به‌کار رفته

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

است. شوتز اساساً با روابط میان‌ذهنی موجود در زیست‌جهان سروکار داشت، اما هابرماس بیشتر با روابط میان‌فردی درون زیست‌جهان سروکار دارد (ریتزر، ۱۳۹۰: ۱۹۷). او از این مفهوم به‌عنوان پیوند فرآیندهای حصول تفاهم استفاده می‌کند. هابرماس معتقد است که عاملان شناسایی، که به‌نحو ارتباطی عمل می‌کنند، همیشه در افق یک زیست‌جهان به تفاهم می‌رسند. همچنین بیان می‌کند: «زیست‌جهان از یک سلسله باورهای پس‌زمینه کم‌وبیش اشاعه‌یافته و همواره غیر مسئله‌دار ساخته‌شده است.» افراد متعلق به یک جمع ارتباطی در کار تفسیری خود، بین جهان عینی و جهان اجتماعی بین‌ذهنی خود با جهان ذهنی دیگر افراد و جمع‌ها مرزبندی می‌کنند (هابرماس، ۱۳۸۴: ۱۳۶). در واقع، نظام معرفتی انسان‌ها طی سالیان طولانی و با تأثیر گرفتن از تاریخ، فلسفه و شرایط اجتماعی - که عناصر تشکیل‌دهنده زیست‌جهان‌ها هستند - شکل می‌گیرد.

به عقیده هابرماس، افراد نمی‌توانند خارج از زیست‌جهانی که در آن رشد کرده‌اند، بیندیشند؛ چون زیست‌جهان‌ها مرز افق عمل و آگاهی اجتماعی انسان‌ها را تعیین می‌کنند (هابرماس، ۱۳۸۰: ۲۲۴). در واقع، وجه ارتباط حوزه عمومی با زیست‌جهان را می‌توان این‌گونه تصور کرد: ۱- زیست‌جهان را می‌توان به‌عنوان بستری برای شکل‌گیری حوزه عمومی دانست. ۲- زیست‌جهان‌های متعدد قابلیت شکل‌گیری حوزه عمومی خاص خود را دارند. ۳- زیست‌جهان مشترک پیش‌شرط شکل‌گیری حوزه عمومی مشترک است، زیرا این زیست‌جهان مشترک است که معانی مشترک را برای عاملان دارا هست و در این حال است که حوزه عمومی بر سر اشتراکات می‌تواند شکل بگیرد.

تاریخچه رسانه در افغانستان بازتابی از تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این کشور است. شکل‌گیری رسانه‌های نوین به اوایل قرن بیستم بازمی‌گردد، زمانی که نشریه سراج‌الاخبار در سال ۱۹۱۱ میلادی منتشر شد و به‌عنوان نخستین روزنامهٔ مدرن افغانستان شناخته می‌شود. در طول قرن بیستم، رسانه‌ها عمدتاً تحت کنترل دولت بودند و در دوره‌های سلطنت، جمهوری و حکومت کمونیستی، به‌عنوان ابزار تبلیغاتی حکومت‌ها عمل می‌کردند. پس از سقوط رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱، فضای رسانه‌ای کشور شاهد رشد چشمگیری شد و با حمایت‌های بین‌المللی، رسانه‌های خصوصی و مستقل، از جمله رادیو، تلویزیون، مطبوعات و رسانه‌های دیجیتال به‌سرعت گسترش یافتند. این تحولات منجر به افزایش دسترسی عمومی به اطلاعات و شکل‌گیری گفتمان‌های متنوع‌تری در سطح جامعه شد. با این حال، آزادی رسانه در افغانستان همواره شکننده بوده و روزنامه‌نگاران با تهدید، سانسور و فشارهای سیاسی روبه‌رو بوده‌اند. باری، تحولات رسانه‌ای در افغانستان پس از سال ۲۰۰۱، به‌ویژه با گسترش رسانه‌های

فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی، ساختارهای ارتباطی این جامعه را دگرگون ساخته و بازتاب‌های عمیقی بر زیست‌جهان مردم افغانستان گذاشته است.

در نظریه کنش ارتباطی هابرماس، زیست‌جهان به‌عنوان بستر تعامل‌های میان‌فردی و افق مشترک معنا در جامعه، نقشی کلیدی در فهم و تفسیر کنش‌های ارتباطی دارد. کنش‌های ارتباطی در بستر یا فضایی موسوم به «حوزه عمومی» رخ می‌دهد؛ حوزه‌ای که میان جامعه مدنی و ساختار دولت قرار دارد (هابرماس، ۱۳۸۳: ۱۰۴). نظریه کنش ارتباطی هابرماس، در اصل با هدف پرداختن به مسائل فلسفی دارای بنیاد اجتماعی تدوین شده است. این زیست‌جهان‌ها با رسانه‌های جدید در تعامل قرار گرفته و از شکل‌های سنتی ارتباط چهره‌به‌چهره به عرصه‌های دیجیتال، چندرسانه‌ای و مجازی منتقل شده‌اند. به بیان دیگر، رسانه‌های جدید توانسته‌اند مرزهای زیست‌جهان‌های قومی، زبانی و جغرافیایی را جابه‌جا کرده و اشکال نوینی از «جهان‌های میان‌ذهنی» را خلق کنند (هابرماس، ۱۳۸۰: ۲۲۴).

کنش ارتباطی صرفاً به معنای یک عمل گفتاری نیست، بلکه روشی برای بازسازی و بازآفرینی جامعه به شمار می‌رود. از دیدگاه هابرماس، «تنها با بهره‌گیری از چارچوب مفهومی کنش ارتباطی است که می‌توان چشم‌اندازی یافت که در آن، عقلانی شدن جامعه از همان آغاز با یک تناقض درونی آشکار می‌شود» (هابرماس، ۱۳۹۲: ۳۳۸). این تناقض، میان عقلانی شدن ارتباطات روزمره ـ که مبتنی بر ساختارهای بین‌اذهانی زیست‌جهان است ـ و پیچیدگی فزاینده خُردنظام‌های کنش هدف‌جوی عقلانی نمود می‌یابد؛ نظامی که در آن، کنش‌ها با استفاده از رسانه‌های راهبردی‌ای چون قدرت و پول هماهنگ می‌شوند. در جامعه‌ای چون افغانستان که ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و دینی آن بر پایهٔ پیوندهای قومی، خاطرات تاریخی و معانی زیستهٔ محلی بنا شده است، مفهوم «زیست‌جهان» به‌عنوان سپهری از معناهای مشترک، فهم‌های عرفی و هویت‌های فرهنگی نقش بنیادینی ایفا می‌کند. زیست‌جهان‌ها، به تعبیر هابرماس، همان بسترهای اجتماعی–فرهنگی‌اند که در آن‌ها کنش‌های ارتباطی میان افراد شکل می‌گیرد و انسجام اجتماعی، نه از طریق اجبار، بلکه از راه فهم متقابل و اعتماد فرهنگی حاصل می‌شود. با ورود رسانه‌های نوین، به‌ویژه پس از سقوط رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱ و آغاز فرآیند ملت‌سازی تحت نظارت جامعه بین‌الملل، این زیست‌جهان‌ها دستخوش دگرگونی‌های بنیادین شده‌اند؛ دگرگونی‌هایی که در بطن خود حامل فرصت‌ها و تهدیدهای هم‌زمان‌اند.

رسانه‌های دیداری شنیداری نوظهور مانند تلویزیون‌های خصوصی (از جمله طلوع، یک، آریانا و شمشاد) و شبکه‌های خبری جهانی، به همراه رشد سریع اینترنت و به‌ویژه شبکه‌های اجتماعی، همچون

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی ـ پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

فیس‌بوک، توییتر، یوتیوب و تلگرام، فضای عمومی افغانستان را وارد مرحله‌ای نوین از ارتباطات اجتماعی کرده‌اند. این رسانه‌ها توانسته‌اند برخی از موانع سنتی در گردش اطلاعات را از میان بردارند و سطح آگاهی عمومی را افزایش دهند. از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۳، تعداد رسانه‌های فعال در افغانستان از چند شبکه رادیویی به بیش از ۱۷۰ ایستگاه رادیویی، ۱۰۰ شبکه تلویزیونی و صدها رسانه آنلاین رسیده است (UNESCO, 2032). در همین بازه، ضریب نفوذ اینترنت از نزدیک به صفر به بیش از ۲۱.۸ درصد جمعیت (حدود ۹ میلیون نفر) افزایش‌یافته و کاربران فعال رسانه‌های اجتماعی به حدود ۵.۹ میلیون نفر رسیده‌اند.(DataReportal, 2024)

این تحولات، ساختار ارتباطی جامعه افغانستان را به‌طور چشمگیری متحول کرده‌اند و زیست‌جهان‌های سنتی را با روایت‌های مدرن و جهانی‌شده به چالش کشیده‌اند.

با وجود این، تحولات یادشده موجب پدید آمدن شکاف‌هایی نیز در بسترهای ارتباطی و معناساز جامعه شده‌اند. نخست، شکاف نسلی یکی از مهم‌ترین پیامدهای این دگرگونی ارتباطی است. جوانان افغان، که بخش عمده‌ای از کاربران رسانه‌های نوین را تشکیل می‌دهند، در حال بازتعریف هویت‌های فردی و جمعی خود بر اساس ارزش‌ها و گفتمان‌های جدید هستند؛ ارزش‌هایی که گاه با بنیان‌های سنتی خانوادگی، قومی و دینی در تعارض‌اند. دوم، گسترش گفتمان‌های متضاد در فضای مجازی، به‌ویژه در موضوعاتی نظیر حقوق زنان، آزادی بیان، قومیت و مذهب، عرصهٔ عمومی را به میدان تقابل زیست‌جهان‌های رقیب تبدیل کرده است (مختاری، ۱۳۹۸: ۱۰۵). این تقابل، در مواردی، به قطب‌بندی و حتی خشونت نمادین در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی انجامیده است؛ پدیده‌ای که به تعبیر برخی تحلیل‌گران، نوعی «جنگ نرم درون‌فرهنگی» به وجود آورده است. در کنار این تحولات، رسانه‌های نوین با آنکه زمینه‌ساز ارتقای گفتگوی اجتماعی شده‌اند، اما کیفیت این گفتگو همواره در سطح آرمانی هابرماسی نبوده است. شرایط نابرابر دسترسی به اطلاعات، سانسور رسانه‌ای، فیلترینگ اینترنت و همچنین ضعف در سواد رسانه‌ای، موجب شده تا فرایند تفاهم ارتباطی در سطح کلان جامعه با موانع جدی مواجه شود. در کنش ارتباطی، هدف اصلی، دستیابی به تفاهم از طریق مشارکت دلبخواهانه کنشگران است. برخلاف کنش‌های هدف‌جوی فردی که کنشگران در وهلهٔ نخست به دنبال موفقیت شخصی خود هستند و تلاش می‌کنند نقشه‌های کنشی‌شان را بر اساس شرایط محیطی تنظیم کنند، در کنش ارتباطی، هماهنگی میان افراد بر پایهٔ فهم مشترک و هنجارهای مورد توافق شکل می‌گیرد؛ ازاین‌رو، مذاکره رکن اساسی کنش اجتماعی محسوب می‌شود. در این چارچوب، دستیابی به تفاهم مستلزم به‌کارگیری اجبار

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

نیست. منظور از تفاهم، رخدادی تجربی که منجر به توافق عملی شود نیست، بلکه فرآیند متقاعد کردن دیگران از طریق دلایل معتبر است؛ ازاین‌رو، تفاهم واقعی زمانی حاصل می‌شود که افراد از راه ارتباط آزاد و عقلانی، به توافقی مبتنی بر اعتبار دست یابند (هابرماس، ۱۳۹۰: ۱۰۹).

اما در افغانستان، به‌ویژه در مناطق روستایی و دورافتاده، عوامل متعددی از جمله بی‌سوادی گسترده (با نرخ بیش از ۶۰ درصد در میان زنان)، تبعیض‌های جنسیتی و قومی و مداخلات نهادهای امنیتی و سیاسی، مانع تحقق کامل چنین گفتگویی شده‌اند (UNFPA, 2022).

در نهایت، رسانه‌های اجتماعی، علیرغم تضادهای درونی و چالش‌های بیرونی، به بخشی از زیست‌جهان معاصر افغانستان بدل شده‌اند؛ فضایی که در آن، افکار عمومی با تکیه‌بر عقلانیت انتقادی در حال شکل‌گیری و بازتعریف خود است. این رسانه‌ها هم فرصت‌هایی را برای بازسازی حوزه عمومی فراهم کرده‌اند، هم مخاطراتی را برای انسجام فرهنگی و گفتگوی بین‌نسلی به وجود آورده‌اند. بنابراین، هرگونه تحلیل از آیندهٔ سیاسی و فرهنگی افغانستان، ناگزیر از توجه به نقش دوگانه و پیچیدهٔ رسانه‌ها در ساختارهای ارتباطی و فرهنگی جامعه خواهد بود.

از منظر یورگن هابرماس، شکل‌گیری «حوزه عمومی» نیازمند فضایی است که در آن، کنشگران اجتماعی بتوانند بر مبنای زیست‌جهان مشترک خود، به گفتگویی عقلانی، آزاد و بدون اجبار درباره مسائل عمومی بپردازند. این فضا باید به دور از سلطهٔ نهادهای اقتصادی و سیاسی بوده و مبتنی بر عقلانیت ارتباطی باشد نه عقلانیت ابزاری. به‌عبارتی، حوزه عمومی اصیل تنها در شرایطی پدید می‌آید که مشارکت‌کنندگان در آن از فرصت برابر برای بیان دیدگاه‌ها، نقد قدرت و تبادل عقلانی استدلال‌ها برخوردار باشند. حوزه عمومی در این برداشت، صرفاً به یک مکان فیزیکی محدود نمی‌شود، بلکه به بخشی از عرصهٔ زندگی اجتماعی اشاره دارد که در آن افکار عمومی شکل می‌گیرد و به جریان می‌افتد. به عبارت دیگر، حوزه عمومی مانند صحنه‌ای در جوامع مدرن عمل می‌کند که مشارکت سیاسی در آن، از طریق ابزارهایی مانند رسانه‌ها مطرح شده و تحقق می‌یابد. از این منظر، هرگونه مجرا و بستر ابراز افکار و اراده عمومی، جزئی از حوزه عمومی به شمار می‌آید. بنابراین، حوزه عمومی به مکان یا ابزار خاصی محدود نیست، بلکه شامل مجموعه‌ای از شیوه‌ها، راه‌ها و رسانه‌هایی است که افکار عمومی از طریق آن‌ها بیان می‌شود؛ به همین دلیل، مطبوعات، کتاب‌ها و اینترنت نیز می‌توانند در زمرهٔ عناصر حوزه عمومی قرار گیرند. برخی صاحب‌نظران حتی حوزه عمومی را معادل با رسانه در نظر گرفته‌اند (McKee, 2009: 1).

در افغانستان پس از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱، ظهور زیست‌جهان‌های جدید - به‌ویژه در مناطق

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

شهری و در میان طبقات تحصیل‌کرده، فعالان مدنی، زنان، جوانان و کاربران رسانه‌های اجتماعی - زمینه‌ساز پیدایش گونه‌ای از حوزه عمومی مدرن شده است. این زیست‌جهان‌ها، برخلاف فضای بسته و سنتیِ پیشین، با ارزش‌هایی چون آزادی بیان، برابری جنسیتی، حق مشارکت و عدالت اجتماعی عجین شده‌اند. در سال ۲۰۲۰، بر اساس آمار Asia Foundation، حدود ۷۰ درصد از شهروندان کابل و ۶۵ درصد از ساکنان هرات اعلام کرده‌اند که از طریق رسانه‌های اجتماعی یا تلویزیون در جریان مسائل سیاسی و اجتماعی کشور قرار می‌گیرند .(Asia Foundation, ۲۰۲۰: ۴۴) این آمار نشان می‌دهد که در شهرهای بزرگ، فضاهایی برای گفتگوی عقلانی و کنش مدنی پدید آمده‌اند که می‌توان آن‌ها را تجلیاتی از حوزه عمومی در معنای هابرماسی دانست. با این حال، شکل‌گیری چنین حوزه‌ای با چالش‌های جدی نیز مواجه بوده است. نخست، نابرابری در دسترسی به رسانه‌ها، یک مانع عمده به شمار می‌رود.

بر اساس گزارش DataReportal در سال ۲۰۲۴، تنها حدود ۲۱.۸ درصد از کل جمعیت افغانستان به اینترنت دسترسی دارند و از این میان، نزدیک به ۵.۹ میلیون نفر کاربران فعال رسانه‌های اجتماعی‌اند - که اغلب در مناطق شهری، به‌ویژه کابل، مزارشریف و هرات متمرکزند .(DataReportal, 2024) این بدان معناست که بیش از ۷۸ درصد جمعیت کشور در نوعی محرومیت ارتباطی به سر می‌برند؛ به‌ویژه در مناطق روستایی که نرخ سواد نیز در آنجا پایین‌تر است. نرخ بی‌سوادی در سطح ملی حدود ۵۵ درصد برآورد شده و این رقم در میان زنان مناطق روستایی به بیش از ۷۰ درصد می‌رسد (UNESCO, 2032). دوم، سانسور دولتی، تهدیدهای امنیتی و مداخلات گروه‌های مسلح نیز مانعی جدی در برابر تحقق کامل حوزه عمومی‌اند. با بازگشت طالبان به قدرت در اوت ۲۰۲۱، فضای رسانه‌ای افغانستان دستخوش سرکوب شدیدی شده است.

بر اساس گزارش Reporters Without Borders، بیش از ۸۰ درصد از رسانه‌های مستقل محلی تعطیل یا مجبور به کاهش فعالیت شده‌اند و بسیاری از خبرنگاران و فعالان رسانه‌ای تحت تعقیب، تهدید یا بازداشت قرار گرفته‌اند.(RSF, 2023) این انسداد رسانه‌ای باعث شده است که فضاهای نوپای گفتگوی عمومی، یا به سکوت کشیده شوند یا به حاشیه بروند. سوم، در میان اقشار سنت‌گراتر، به‌ویژه ساکنان روستاها، زیست‌جهان‌ها همچنان در تعامل با رسانه‌های جمعی با نوعی گسست یا تأخیر مواجه‌اند. این گسست نه‌تنها دسترسی اطلاعاتی را محدود می‌کند، بلکه موجب شکل‌گیری شکاف‌های ارتباطی و گفتمانی میان اقشار شهری و روستایی می‌شود؛ امری که بر همبستگی اجتماعی در سطح ملی نیز تأثیر منفی می‌گذارد. مطابق تحلیل هابرماس، این وضعیت از آن رو نگران‌کننده است که نظام ارتباطی

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

جامعه را دچار قطعه‌قطعه‌شدگی می‌کند و شرایط را برای گفتمان عقلانی، برابر و آزاد، دشوار می‌سازد (هابرماس، ۱۳۸۴: ۱۳۶).

در جمع‌بندی، می‌توان گفت که ظهور زیست‌جهان‌های نوین در افغانستان، فرصتی ارزشمند برای تحقق بخشی از ظرفیت‌های حوزه عمومی بوده است. اما استمرار نابرابری‌های زیرساختی، شکاف‌های دیجیتال، بازگشت اقتدارگرایی و تضعیف آزادی‌های مدنی، این فرآیند را با تهدیدهای فزاینده مواجه ساخته‌اند. در چنین شرایطی، تقویت آموزش رسانه‌ای، گسترش عدالت ارتباطی و حمایت بین‌المللی از رسانه‌های مستقل، از جمله پیش‌نیازهای اساسی برای احیای حوزه عمومی به شمار می‌روند.

در نهایت، رسانه‌ها نه‌تنها انتقال‌دهنده اطلاعات، بلکه بازتولیدکننده معانی درون زیست‌جهان‌ها هستند. این کارکرد دوگانه رسانه در جامعه افغانستان، از یک‌سو امکان بازسازی افق‌های مشترک و تقویت هم‌فهمی اجتماعی را فراهم می‌آورد و از سوی دیگر، به دلیل ساختار ناهمگون اجتماعی، قوم‌محوری و نفوذ قدرت‌های سیاسی و نظامی، می‌تواند منجر به تحریف معانی و تشدید تعارضات گفتمانی گردد. به همین دلیل، هرگونه تحلیل از تأثیر رسانه بر حوزه عمومی در افغانستان، نیازمند توجه همزمان به تحولات زیست‌جهان‌های محلی، پویایی‌های فرهنگی و ساختارهای قدرت سیاسی است که معنا و جهت ارتباطات اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهند (هابرماس، ۱۳۸۴: ۱۴۵).

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الاسلامي
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

• از کنش ارتباطی تا عقلانیت انتقادی: رسانه‌ها، اخلاق گفتگو و امکان شکل‌گیری حوزه عمومی در افغانستان

روابط میان گویندگان و شنوندگانی که از توانش ارتباطی برخوردارند، موجب می‌شود تا یکی از کارکردهای گفتار که به‌طور دقیق با کاربرد زبان عادی تلفیق شده است، وارد عمل گردد. در کاربرد توصیفی زبان، هر گفتار-کنش نوعی دربردارنده قول صداقتی است که گوینده به‌وسیله آن، نیت‌های درونی خود را برای شنونده ابراز می‌کند. گفتار گوینده شنونده را به دنیای درونی گوینده هدایت می‌کند (پیوزی، ۱۳۷۹: ۱۰۳). گوینده می‌تواند با توانش ارتباطی گفتار خود، شنونده را به پذیرش پیشنهادی که در سخن اوست، ترغیب کند. این دریافت مبتنی بر این فرض است که فاعلان در مقام گیرنده یا عمل‌کننده می‌توانند با بیش از یک جهان مرتبط شوند. وقتی درباره چیزی در جهان با یکدیگر به تفاهم می‌رسند، ارتباط خود را بر نظامی از کلمات که بین آن‌ها مشترک است، بنا می‌نهند. در این صورت، بر همین قیاس دعاوی اعتبار صدق می‌تواند به‌عنوان رشته‌ای راهنما در انتخاب چشم‌اندازهای نظری برای

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

متمایز کردن شیوه‌های بنیادی کاربرد زبان و طبقه‌بندی عمل گفتار، به ما کمک کند (هابرماس، ۱۳۸۴: ۳۸۱). بنابراین، هابرماس مفهوم کنشی که نظریه‌پردازانی مانند ماکس وبر نظریات مهمی درباره آن دارند را به عرصه حوزه عمومی وارد کرد و آن را زیربنا و شرط لازم شکل‌گیری حوزه عمومی قرار داد. پس ارتباط‌گران قرار است روی موضوع اجتماعی واحدی کنش ارتباطی داشته باشند.

هابرماس کنش ارتباطی در حوزه عمومی را که اصطلاحی با معنای خاص مدنظر اوست، در قالب مفهومی به نام گفتگو در حوزه عمومی مفصل‌بندی می‌کند. در نظریهٔ کنش ارتباطی هابرماس، زبان نه‌فقط ابزار انتقال اطلاعات، بلکه بستر تحقق عقلانیت میان‌ذهنی در کنش‌های اجتماعی است. کنش ارتباطی، زمانی تحقق می‌یابد که گوینده و شنونده در چارچوبی مشترک به تبادل دلایل و توجیه‌ها بپردازند و به «تفاهم» برسند. این کنش بر مبنای سه‌گانهٔ دعاوی اعتبار–صدق، درستی، و صداقت–سازمان می‌یابد، و آنگاه که این دعاوی به‌صورت انتقادی مورد ارزیابی قرار گیرند، امکان گذار از عقلانیت ابزاری به عقلانیت ارتباطی فراهم می‌شود (هابرماس، ۱۳۸۴: ۳۸۱). در بستر افغانستان، که تاریخ معاصر آن آکنده از منازعه، شکاف‌های قومی، زبانی و مذهبی بوده، شکل‌گیری چنین الگوی عقلانی ارتباطی مستلزم بازسازی نهادهای ارتباطی و شکل‌دادن به فرهنگ گفتگو است.

در نظریهٔ یورگن هابرماس، حوزه عمومی به‌مثابه فضایی اجتماعی تعریف می‌شود که در آن شهروندان بتوانند آزادانه و به شکل برابر، وارد گفتگویی عقلانی دربارهٔ مسائل عمومی شوند. تحقق این حوزه، مستلزم پیش‌شرط‌هایی چون آزادی بیان، دسترسی برابر به رسانه‌ها، آموزش توانش ارتباطی و استقلال رسانه‌ها از ساختارهای سلطه‌گر است (Habermas, 1991: 398). در چنین نگاهی، رسانه‌ها نقش میانجی حیاتی در شکل‌گیری یا انسداد این فرآیند ایفا می‌کنند. رسانه‌هایی که بر پایهٔ کنش تفاهمی و با تعهد به دعاوی اعتبار (Truth, Rightness, Sincerity) فعالیت می‌کنند، می‌توانند به انسجام اجتماعی، شکل‌گیری گفتمان انتقادی و گسترش مشارکت عقلانی یاری رسانند. اما اگر رسانه‌ها در خدمت قدرت‌های سیاسی، قومی یا ایدئولوژیک قرار گیرند، حوزه عمومی را به میدان قطب‌بندی و بازتولید سلطه بدل می‌سازند. در افغانستانِ پس از سال ۲۰۰۱، علی‌رغم رشد کمّی چشمگیر رسانه‌ها - با تأسیس صدها رادیو، تلویزیون، خبرگزاری و پایگاه خبری - کیفیت کنشی و کارکرد گفتمانی آن‌ها مورد تردید جدی قرار گرفته است. بر اساس گزارش Internews، تا پیش از سقوط کابل در اوت ۲۰۲۱، بیش از ۶۰۰ رسانه محلی و ملی در کشور فعال بودند، اما تنها ۲۳ درصد از این رسانه‌ها دارای استانداردهای حرفه‌ای و بی‌طرفی نسبی در پوشش اخبار و تحلیل‌ها بودند. (Internews, 2020)

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

همچنین طبق داده‌های UNAMA (هیئت معاونت سازمان ملل در افغانستان)، بیش از ۴۰ درصد از محتوای رسانه‌ای در سال‌های ۲۰۱۸-۲۰۲۰، دارای جهت‌گیری قومی، مذهبی یا سیاسی خاص بوده که مخاطبان را نه به گفتگو، بلکه به تقابل سوق داده است (UNAMA, 2021). مطالعات انجام شده توسط پژوهشگران داخلی نیز این وضعیت را تأیید می‌کند. رسانه‌های افغانستان، به‌جز معدودی رسانه‌های مدنی یا آموزشی، اغلب در چارچوب گفتمان‌های قومی و ایدئولوژیک سازمان یافته‌اند و به‌جای پیونددهی میان زیست‌جهان‌های متکثر، بر شکاف‌ها و قطب‌بندی‌ها افزوده‌اند». مختاری نیز با تأکید بر همین نکته، معتقد است که بسیاری از رسانه‌ها از چارچوب عقلانیت انتقادی خارج شده و به ابزاری برای تبلیغ سیاسی و مشروع‌سازی قدرت بدل شده‌اند (مختاری، ۱۳۹۸: ۹۴).

این وضعیت در سال‌های پس از بازگشت طالبان به قدرت، وخامت بیشتری یافته است. طبق گزارش Reporters Without Borders (۲۰۲۳)، بیش از ۸۰ درصد از رسانه‌های آزاد و مستقل افغانستان تعطیل یا محدود شده‌اند و بیش از ۷۰ درصد از روزنامه‌نگاران زن، از کار محروم یا مجبور به مهاجرت شده‌اند. در شرایطی که دسترسی عمومی به اطلاعات، آزادی بیان و امنیت فعالان رسانه‌ای محدود شده، امکان شکل‌گیری حوزهٔ عمومی عقلانی نیز تا حد زیادی از بین رفته است. بر اساس داده‌های DataRe-portal (۲۰۲۴)، تنها ۲۱.۸ درصد جمعیت افغانستان به اینترنت دسترسی دارند و این رقم در مناطق روستایی به کمتر از ۱۰ درصد می‌رسد؛ این در حالی است که بیش از ۷۵ درصد مردم در مناطق روستایی زندگی می‌کنند .(NSIA, 2023) در چنین شرایطی، نابرابری ارتباطی و فقدان زیرساخت‌های اطلاعاتی، شکل‌گیری حوزه عمومی را با بحران مواجه ساخته است. در نتیجه، حوزه عمومی در افغانستان، به‌جای آن‌که به فضایی برای گفتگوی عقلانی و تفاهم اجتماعی بدل شود، اغلب به میدان تقابل ایدئولوژیک، رقابت قومی، و نزاع سیاسی تبدیل شده است. رسانه‌هایی که می‌توانستند پیوندی میان زیست‌جهان‌های متکثر جامعه باشند، در بسیاری موارد، به بازتاب‌دهندهٔ همان شکاف‌ها بدل شده‌اند. تحقق حوزه عمومی در معنای هابرماسی، در گرو بازسازی فضای ارتباطی افغانستان بر پایهٔ اصول عدالت ارتباطی، استقلال رسانه‌ها، تقویت آموزش مدنی و تضمین آزادی بیان است - اموری که در حال حاضر، بیش از هر زمان دیگر، نیازمند تلاش داخلی و حمایت بین‌المللی‌اند.

با وجود محدودیت‌های شدید ساختاری، امنیتی و سیاسی در افغانستان، همچنان می‌توان نشانه‌هایی از حیات گفتگویی و تلاش برای برساختن حوزه عمومی عقلانی را در میان اقشار مختلف جامعه مشاهده کرد. در چارچوب نظریهٔ کنش ارتباطی یورگن هابرماس، این تلاش‌ها را می‌توان ذیل کنش ارتباطی و

فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

تلاش برای تحقق عقلانیت تفاهمی ارزیابی کرد؛ اموری که گرچه در فضای رسمی و ساختاری به‌شدت مهار شده‌اند، اما در اشکال غیررسمی، خودجوش و پراکنده در عرصه‌های مدنی، رسانه‌های مستقل، و شبکه‌های اجتماعی ظهور یافته‌اند (Habermas, 2001: 400). یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این کنش ارتباطی، برنامه‌های گفتگومحور رادیویی و تلویزیونی در سال‌های پیش از بازگشت طالبان بود. طبق گزارش BBC Media Action (۲۰۱۹)، برنامه‌هایی نظیر Open Jirga، Niqash e Baz و Da Zwanano Ghag توانستند در طیفی از مسائل اجتماعی، حقوق زنان، صلح و آموزش، فضای گفتگویی میان شهروندان و مسئولان پدید آورند. برنامه Open Jirga که توسط BBC تولید می‌شد، در اوج فعالیت خود میانگین بینندة ۳.۵ میلیون نفر در هر قسمت داشت و مشارکت فعال زنان و جوانان را در طرح مسائل و پرسشگری عمومی ترغیب می‌کرد(BBC Media Action, 2019) . در کنار این، رشد رسانه‌های دیجیتال و صفحات شهروندی در شبکه‌های اجتماعی، به‌ویژه پس از ۲۰۱۴، بستری را برای بیان دیدگاه‌های متکثر فراهم آورد.

بر اساس گزارش DataReportal (۲۰۲۱)، شمار کاربران اینترنت در افغانستان از ۹ درصد در سال ۲۰۱۴ به حدود ۲۲ درصد در سال ۲۰۲۱ افزایش یافت و بیش از ۴.۵ میلیون کاربر فیس‌بوک تا پیش از تسلط مجدد طالبان به ثبت رسید. در همین فضا، وبلاگ‌نویسان و فعالان زن، به‌ویژه در شهرهای بزرگ چون کابل، هرات و مزار شریف، اقدام به تولید محتواهایی پیرامون آموزش، حقوق بشر و نقد اجتماعی کردند. نمونه‌هایی چون وبلاگ‌های فریبا نادری، صابر شریفی و صفحات آزادی بیان، نسل نو و زنان پیشرو نشان‌دهندة تلاش برای خلق فضای گفتگویی مستقل‌اند.

از سوی دیگر، روزنامه‌نگاری مستقل و مدنی زنان نیز یکی از مهم‌ترین جلوه‌های مقاومت گفتگویی در برابر ساختارهای سلطه بوده است. تا سال ۲۰۲۰، بنا بر گزارش Reporters Without Borders، حدود ۱۷۰۰ زن روزنامه‌نگار در رسانه‌های افغانستان فعال بودند. این زنان نه‌تنها به اطلاع‌رسانی می‌پرداختند، بلکه در حوزه‌هایی نظیر آموزش حقوق، آگاهی‌بخشی سلامت، حقوق کودکان و نقد خشونت‌های خانگی و اجتماعی نیز فعالیت مؤثر داشتند. اگرچه پس از ۲۰۲۱ بسیاری از این روزنامه‌نگاران مجبور به ترک کشور یا فعالیت پنهانی شده‌اند، اما همچنان شماری از آنان از طریق رسانه‌های برون‌مرزی یا فضای مجازی، به کنش ارتباطی و ترویج فرهنگ گفتگو ادامه می‌دهند. در چنین شرایطی، به‌رغم انسداد ساختاری و امنیتی، تداوم این تلاش‌ها نشان می‌دهد که امکان ظهور گفتگویی مبتنی بر دعاوی اعتبار، حتی در بسترهای پرمناقشه، همچنان وجود دارد.

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

پس از تسلط دوباره طالبان در اوت ۲۰۲۱، روزنامه‌نگاری مستقل و مدنی زنان در افغانستان با چالش‌های بی‌سابقه‌ای روبه‌رو شده است. پیش از این، تا سال ۲۰۲۰، حدود ۱۷۰۰ زن روزنامه‌نگار در رسانه‌های افغانستان فعال بودند که نه‌تنها در اطلاع‌رسانی، بلکه در حوزه‌هایی مانند آموزش حقوق بشر، آگاهی‌بخشی درباره سلامت، حقوق کودکان، و نقد خشونت‌های خانگی و اجتماعی نقش مؤثری ایفا می‌کردند. اما با بازگشت طالبان، سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ای مانند ممنوعیت حضور زنان در بسیاری از رسانه‌ها، فیلترینگ گسترده اینترنت، و تهدیدات امنیتی-از جمله بازداشت و خشونت علیه روزنامه‌نگاران- باعث شد بسیاری از این زنان مجبور به ترک حرفه، مهاجرت به خارج از کشور، یا فعالیت مخفیانه شوند. گزارش‌ها نشان می‌دهند که از سال ۲۰۲۱ تاکنون، بیش از ۲۰۰ مورد نقض آزادی رسانه، از جمله هدف قرار گرفتن زنان روزنامه‌نگار، ثبت شده است (Afghanistan Journalists Center, 2024).

با وجود این محدودیت‌ها، برخی از روزنامه‌نگاران زن با استفاده از پلتفرم‌های دیجیتال مانند توییتر (ایکس)، فیس‌بوک، و رسانه‌های برون‌مرزی به کنش ارتباطی خود ادامه داده‌اند. این زنان از طریق انتشار گزارش‌هایی درباره نقض حقوق بشر، محدودیت‌های آموزشی و اجتماعی علیه زنان، و شرایط زندگی تحت حاکمیت طالبان، به ترویج گفتگوی انتقادی و آگاهی‌بخشی پرداخته‌اند.(Amnesty International, 2023) برای مثال، کمپین‌های دیجیتال در سال‌های ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۴ برای دفاع از حق آموزش دختران و اعتراض به قوانین تبعیض‌آمیز طالبان، نمونه‌هایی از مقاومت گفتگویی در برابر ساختارهای سلطه هستند. این فعالیت‌ها نشان‌دهنده پتانسیل رسانه‌های نوین برای حفظ فضای گفتگو و تقویت عقلانیت مدنی حتی در شرایط سرکوب است. با این حال، تداوم این تلاش‌ها با موانع جدی مواجه است. طالبان با قطع دسترسی به اینترنت در برخی مناطق و فیلتر کردن پلتفرم‌های اجتماعی، تلاش کرده‌اند صدای کنشگران را خاموش کنند.(Freedom House, 2022)

علاوه‌بر این، نبود امنیت برای روزنامه‌نگاران، فقدان زیرساخت‌های فنی، و کمبود سواد رسانه‌ای در میان بخش‌هایی از جامعه، توانایی این زنان برای اثرگذاری را محدود کرده است. برای تقویت این کنش ارتباطی، اقداماتی مانند آموزش سواد رسانه‌ای، حمایت بین‌المللی از روزنامه‌نگاری مستقل، و ایجاد کانال‌های امن برای انتشار محتوا ضروری است. این حمایت‌ها می‌توانند به روزنامه‌نگاران زن کمک کنند تا نقش خود را به‌عنوان پیشگامان گفتگوی مدنی ادامه دهند و به بازسازی تفاهم اجتماعی و تقویت مشارکت شهروندی در افغانستان کمک کنند، حتی در سایه حاکمیت طالبان که همچنان فضای رسانه‌ای را به‌شدت محدود کرده است.

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

• رسانه‌های نوین و بازسازی فرایند تفاهم: شکل‌گیری افکار عمومی در بستر تحولات افغانستان

تفاهم عبارت است از فرآیند رسیدن به توافق میان ارتباط‌گران در مقام گوینده و عمل‌کننده. طبیعتاً در برخی وضعیت‌ها، گروهی که در یک عمل ارتباطی شرکت می‌کنند، ممکن است احساس کنند در وضعیتی درهم هستند که دشوار است مضمون گزاره‌ای را از مقصود التفاتی وجوهی که کنش متوجه آن است، تشخیص دهند. با توجه به ساختار زبانی، نمی‌توان تنها از طریق تأثیرات بیرونی به توافق رسید، بلکه باید توسط شرکت‌کنندگان به‌صورت معتبر پذیرفته شود. فرآیند حصول تفاهم متوجه توافقی است که شروط پذیرش مضمون یک گفتار را با انگیزه‌ای عقلانی در بر دارد. چنین توافقی که به طریق ارتباطی به دست آمده، یک بنیاد عقلانی دارد (ریتزر، ۱۳۹۰: ۳۹۲). از نکات مذکور می‌توان به شاخصه‌هایی دست‌یافت که تکامل زندگی فرهنگی در حوزه عمومی را تأمین کند. آزادی یافتن از اجبار بیرونی ناشی از سلطه قدرت‌ها، برابری در گفتگو کردن، دسترسی همه افراد به اطلاعات، پیروی کردن از شاخص‌های عقل ارتباطی و داشتن منطق انتقادی از جمله این بایدها است. بنابراین، حوزه عمومی فضایی فرهنگی است که در آن حقوق ارتباط‌گران به‌عنوان شهروندان آزاد و برابر، به رسمیت شناخته می‌شود و اجتماع فرهنگی شکل می‌گیرد. از آنجا که ارتباطات انسان‌ها در حالت آرمانی گفتگو از هرگونه جبر خالی است، گفتگو در حوزه عمومی می‌تواند به توسعه دموکراتیک در همه سطوح جامعه بینجامد.

نظریه کنش ارتباطی یورگن هابرماس، فرآیند تفاهم را صرفاً به تبادل اطلاعات محدود نمی‌سازد، بلکه آن را به‌مثابه کنشی عقلانی می‌نگرد که در بستر گفتگویی آزاد، صادقانه و عاری از سلطه شکل می‌گیرد. تفاهم در این نظریه، هنگامی مشروعیت می‌یابد که مشارکت‌کنندگان آن، از موضعی برابر و بر پایهٔ استدلال و پذیرش متقابل، در فرآیند شکل‌گیری معنا مشارکت داشته باشند (ریتزر، ۱۳۹۰: ۳۹۲). در بافت اجتماعی افغانستان که به‌طور تاریخی از تنش‌های قومی، ساختارهای اقتدارگرای سنتی و انحصار گفتار رنج برده، ظهور رسانه‌های نوین پس از سال ۲۰۰۱، به‌ویژه با گسترش اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، افق‌های تازه‌ای برای تحقق این نوع از تفاهم گشوده است. طبق آمار سازمان تنظیم خدمات مخابراتی افغانستان (ATRA) تا سال ۲۰۲۱ بیش از ۹ میلیون شهروند افغان به اینترنت دسترسی داشته‌اند و شبکه‌های اجتماعی چون فیس‌بوک و توییتر برای میلیون‌ها نفر بستری جهت طرح دیدگاه‌ها، نقد اجتماعی و مشارکت در گفتگوهای ملی فراهم آورده‌اند. این بسترهای دیجیتال، به‌ویژه برای جوانان، زنان و اقلیت‌ها که پیش‌تر در ساختارهای سنتی از مشارکت در حوزه عمومی محروم بودند، فرصت بازیابی صدا و کنشگری فراهم کرده‌اند.

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

در جامعه‌ای که حوزه عمومی آن برای دهه‌ها تحت سلطه نهادهای مذهبی، شوراهای قومی و رسانه‌های دولتی شکل گرفته بود، رسانه‌های نوین نقش مهمی در بازتعریف مناسبات قدرت ایفا کرده‌اند. به عقیده هابرماس علت زوال مباحثه دموکراتیک راستین نقشی است که رسانه‌های جمعی انحصاری در ناآگاه و خوش‌باور نگه داشتن عامه مردم ایفا می‌کنند (هولاب، ۱۳۷۸: ۲۹).

در افغانستان، شبکه‌های اجتماعی با عبور از فیلترهای رسمی، بستری برای تعامل بی‌واسطه میان شهروندان، روشنفکران، فعالان مدنی و حتی کنشگران سیاسی ایجاد کرده‌اند. نمونه‌هایی چون کمپین مجازی #WhereIsMyName یا رسانه‌های مستقل مانند Etilaatroz و Zan Times، نشان از شکل‌گیری کنش انتقادی در سطح جامعه دارند که در آن مسائل مربوط به حقوق زنان، فساد، تبعیض قومی و عدالت اجتماعی در معرض گفتگو و ارزیابی عمومی قرار گرفته‌اند. پژوهش مؤسسه فریدریش ابرت در سال ۲۰۲۰ نشان می‌دهد که ۶۵٪ جوانان افغان رسانه‌های اجتماعی را بستری برای رشد تفکر انتقادی و مشارکت سیاسی می‌دانند؛ امری که مؤید ظرفیت این رسانه‌ها برای بازسازی حوزه عمومی بر مبنای عقلانیت ارتباطی است.

رسانه‌های نوین در افغانستان، به‌ویژه در دوران طالبان، به بستری برای تقویت گفتگوهای اجتماعی و مطالبه‌گری تبدیل شده‌اند، اما با بازگشت طالبان به قدرت در اوت ۲۰۲۱، این فضا با محدودیت‌های جدی مواجه شده است. با این حال، بازگشت طالبان به قدرت در اوت ۲۰۲۱ این فضا را با چالش‌های جدی مواجه کرده است. طالبان با اعمال سانسور گسترده، محدود کردن دسترسی به اینترنت و رسانه‌ها و تهدید و خشونت علیه روزنامه‌نگاران و کنشگران—که از سال ۲۰۲۱ تاکنون بیش از ۲۰۰ مورد نقض آزادی رسانه گزارش شده است فضای رسانه‌ای را به‌شدت تنگ کرده‌اند. انتشار اخبار جعلی، دست‌کاری اطلاعات توسط گروه‌های داخلی و خارجی و تشدید شکاف‌های قومی و سیاسی نیز موانع بزرگی برای گفتگوی آزاد ایجاد کرده است. این شرایط، به‌ویژه محدودیت‌های شدید طالبان بر آزادی بیان، فعالیت رسانه‌ای را پرخطر و دشوار کرده و بسیاری از روزنامه‌نگاران را وادار به ترک کشور یا توقف فعالیت کرده است (Reporters Without Borders, 2023) .

با وجود این محدودیت‌ها، رسانه‌های نوین، به‌ویژه پلتفرم‌های اجتماعی مانند فیس‌بوک و توییتر (ایکس)، همچنان بستری برای مقاومت مدنی و شکل‌گیری گفتگوهای اجتماعی فراهم کرده‌اند. کمپین‌های دیجیتال، به‌خصوص در میان نسل جوان و فعالان اجتماعی، نقش مهمی در دفاع از حقوق زنان، آموزش و آزادی بیان ایفا کرده‌اند. برای مثال، کمپین‌های آنلاین در سال‌های ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۳ برای

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

اعتراض به محدودیت‌های طالبان بر آموزش دختران و حقوق زنان، نمونه‌ای از پتانسیل این پلتفرم‌ها برای حفظ صدای جامعه مدنی است (Amnesty International, 2023).

این فعالیت‌ها نشان می‌دهند که حتی در شرایط سرکوب، رسانه‌های نوین می‌توانند فضایی برای انعکاس مطالبات و بازسازی تفاهم اجتماعی فراهم کنند. با این حال، تداوم این نقش‌آفرینی نیازمند اقداماتی مانند آموزش سواد رسانه‌ای، تضمین امنیت برای روزنامه‌نگاران و کنشگران و مقابله با سانسور و محدودیت‌های اینترنتی است. طالبان با قطع دسترسی به اینترنت در برخی مناطق و فیلتر کردن پلتفرم‌های اجتماعی، تلاش کرده‌اند صدای شهروندان را خاموش کنند.(Freedom House, ۲۰۲۲) در این شرایط، حمایت بین‌المللی از روزنامه‌نگاری مستقل و ایجاد راهکارهایی برای دسترسی آزاد به اطلاعات می‌تواند به تقویت نقش رسانه‌های نوین کمک کند. این رسانه‌ها، اگر از این چالش‌ها عبور کنند، می‌توانند به ابزاری برای بازاندیشی در هویت جمعی، تقویت مشارکت شهروندی، و ایجاد گفتگویی پویا در جامعه‌ای تبدیل شوند که همچنان با بحران‌های عمیق سیاسی، اجتماعی و امنیتی دست‌وپنجه نرم می‌کند.

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

نتیجه‌گیری

بررسی سه‌گانه «زیست‌جهان و رسانه»، «از کنش ارتباطی تا عقلانیت انتقادی» و «رسانه‌های نوین و بازسازی فرآیند تفاهم» در بستر جامعه افغانستان، تصویری چندلایه از نقش رسانه‌های نوین در بازسازی کنش ارتباطی و بازتعریف افکار عمومی ارائه می‌دهد. در جامعه‌ای که دهه‌ها با جنگ، استبداد، تشتت قومی و ضعف نهادهای مدنی دست‌وپنجه نرم کرده، ظهور پلتفرم‌های دیجیتال مانند فیس‌بوک و توییتر (ایکس) پس از سال ۲۰۰۱، فرصتی بی‌سابقه برای تقویت گفتگوی اجتماعی و مشارکت مدنی فراهم کرده است. این رسانه‌ها با ایجاد فضایی برای تلاقی گفتمان‌های متکثر، به گروه‌های قومی، جنسیتی و نسلی امکان داده‌اند تا صدای خود را در ساختارهای نمادین جامعه بازتعریف کنند. با این حال، چالش‌هایی مانند انتشار اخبار جعلی، قطب‌بندی‌های سیاسی و قومی، و مقاومت ساختارهای سنتی در برابر گشایش فضای عمومی، این فرآیند را پیچیده کرده‌اند.

پس از بازگشت طالبان در اوت ۲۰۲۱، سانسور گسترده، محدودیت دسترسی به اینترنت و تهدیدات امنیتی علیه روزنامه‌نگاران–به‌ویژه زنان که تا پیش از ۲۰۲۱ حدود ۱۷۰۰ نفر از آن‌ها در رسانه‌ها فعال بودند– فضای گفتگو را به‌شدت محدود کرده است. با وجود این، فعالیت‌های دیجیتال، به‌ویژه کمپین‌های مدنی برای دفاع از حقوق زنان و آموزش، نشان‌دهنده پتانسیل رسانه‌های نوین برای حفظ عقلانیت انتقادی حتی در شرایط سرکوب است. تحقق این ظرفیت نیازمند توسعه سواد رسانه‌ای، حفاظت از کنشگران و حمایت بین‌المللی از روزنامه‌نگاری مستقل است. در نتیجه، هرچند تسلط طالبان حوزه عمومی را شکننده کرده و فرآیند تفاهم اجتماعی را با موانع جدی مواجه ساخته، تداوم مقاومت دیجیتال و تلاش‌های کنشگران نشان می‌دهد که رسانه‌های نوین می‌توانند به ابزاری برای گذار از گفتارهای بسته به سوی گفتگویی فراگیر و دموکراتیک تبدیل شوند، مشروط بر ایجاد فضایی امن و تقویت زیرساخت‌های ارتباطی.

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

منابع

اجلالی، پرویز (۱۴۰۱). نظریه برنامه‌ریزی دیدگاه‌های سنتی و جدید. تهران: آگه.

بهمن پور، محمد سعید (۱۳۷۹)، فراز و نشیب عقلانیت، تهران: نوادر.

پیوزي، مایکل (۱۳۷۹)، یورگن هابرماس، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر هرمس.

تقویان، ناصرالدین(۱۳۹۷). هابرماس زبان و کنش هم‌رسانشی. تهران: نشر قصیده‌سرا.

ریتزر، جرج (۱۳۹۰)، مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن، ترجمه خلیل میرزایی و علی بقایی سرابی، تهران: نشر جامعه شناسان.

محمودیان، محمد رفیع (۱۳۷۵)، حالت مثالی گفتار، مجله فرهنگ، ش ۱.

مختاری، علی‌رضا. (۱۳۹۸). «بازنمایی قومیت در فضای مجازی افغانستان»، فصلنامه علوم اجتماعی ، سال دوم، شماره ۳، ص۱۰۵-۱۰۸.

مصباحیان، حسین(۱۳۹۸). مدرنیته و دیگریِ آن؛ مواجهه‌ای انتقادی با تفسیر هابرماس از مدرنیته به مثابه پروژه‌ای ناتمام، تهران: نشر آگه.

هابرماس، یورگن (۱۳۸۰)، بحران مشروعیت: تئوری دولت سرمایه‌داری مدرن، ترجمه جهانگیر معینی، تهران: نشر گام نو.

هابرماس، یورگن (۱۳۸۳). دگرگونی ساختاری حوزه عمومی: کاوشی در باب جامعه بورژوایی. ترجمة جمال محمدی. تهران: افکار.

هابرماس، یورگن (۱۳۸٤)، نظریه کنش ارتباطی، ترجمه کمال پولادي، تهران: مرکز.

هابرماس، یورگن (۱۳۹۲). نظریه کنش ارتباطی. (دو جلد در یک مجلد). ترجمه از آلمانی به انگلیسی توماس مک‌کارتی، مترجم: فارسی کمال پولادی. تهران: چاپ سعدی.

هابرماس، یورگن (۱۳۹۲)، دگرگونی ساختاری حوزه عمومی، ترجمه جمال محمدی، تهران: نشر افکار.

هولاب، رابرت (۱۳۷۸)، یورگن هابرماس، نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، تهران : نشرنی.

Afghanistan Internet Governance Forum (AIGF). (2020). Access to Digital Space: Opportunities and Challenges for Civil Society.

Afghanistan Journalists Center. (2024). Annual Report on Press Freedom Violations. https://afjc.media

Amnesty International. (2023). Afghanistan: Women's Rights Under Taliban Rule. https://amnesty.org

Anderson, C. (2021). Social Media and the Public Sphere: Understanding the Role of Technology in Political Discourse. Cambridge University Press.

Asia Foundation. (2020). A Survey of the Afghan People.

BBC Media Action. (2019). Media and Development Report: Afghanistan Case Study.

Beheshtipur, M. (2018). Media, Politics, and Public Sphere in Afghanistan. Kabul University Press.

Bohman, James, and William Rehg.(2007) Jürgen Habermas. Stanford Encyclopedia of

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

Philosophy. Edited by Edward N. Zalta. Stanford, CA: Metaphysics Research Lab, Stanford University, https://plato.stanford.edu/entries/habermas/.

DataReportal. (2021). Digital Afghanistan 2021 Report.

DataReportal. (2024). Digital 2024: Afghanistan. www.datareportal.com

Freedom House. (2022). Freedom on the Net 2022: Afghanistan. https://freedomhouse.org

Fultner, B. (2014). Jurgen Habermas: key concepts. Routledge.

Holub, R. C. (2013). Jurgen Habermas: Critic in the public sphere. Routledge.

Internews. (2020). Afghanistan Media Landscape Report.

Lidz, Victor. (2019). Strengthening the Strong Program in Cultural Sociology. Innsbruck University Press.

Mckee, Alan (2009), The (Public) Sphere: An Introduction, Cambridge: Cambridge University

Meobius, Stephan. (2021). Sociology In Germany. Palgrave Macmillan.

NSIA (National Statistics and Information Authority). (2023). Afghanistan Population Estimates.Press.

Reporters Without Borders. (2020). Women Journalists in Afghanistan: Risks and Resilience.

Reporters Without Borders. (2023). Afghanistan Press Freedom under the Taliban.

Reporters Without Borders. (2023). World Press Freedom Index: Afghanistan. https://rsf.org

Ritzer, G. (2011). Sociology: A Multiple Paradigm Science. SAGE Publications.

RSF (Reporters Without Borders). (2023). Afghanistan Press Freedom Report.

Soroush, A. (2020). "Media and Public Discourse in Post-2001 Afghanistan." In: Afghan Affairs Quarterly, Vol. 2, Issue 1, p. 91.

UNAMA. (2021). Trends in Ethnic and Sectarian Media Coverage, 2018–2020.

UNESCO. (2023). Afghanistan Media Landscape Overview.

UNFPA. (2022). Afghanistan Annual Report. www.unfpa.org

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۱۵۰۴۰۶

به این مقاله این‌گونه ارجاع دهید:

اسلامی، روح اله ؛ صالحی، برنا (۱۴۰۴)، «تحول رسانه‌های نوین و دگرگونی حوزه عمومی در افغانستان: تحلیلی بر مبنای نظریه هابرماس در بستر پساسقوط طالبان» فصلنامهٔ پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، س۱۵، ش۴، زمستان ۱۴۰۴، صص ۱۴۷-۱۲۳.

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]